

حتما بخون معرکه ست

مرحوم حاج اسماعیل دولابی برای "انتظار فرج" مثال زیبایی دارند که...

پدری چهار تا بچه ش رو گذاشت توی اتاق و گفت این جا را مرتب کنی تا من برگردم، خودش هم رفت پشت پرده... از اون جا نگاه می کرد، می دید که هر کدام از بچه ها دارن چه کار می کنن و می نوشت توی یک کاغذی که بعدا حساب و کتاب کنه...

یکی از بچه ها که گیج بود، حرف پدر یادش رفت . سرش گرم شد به بازی یادش رفت که آقا گفته خونه رو مرتب کنی. یکی از بچه ها که شرور بود شروع کرد، خونه رو به هم ریختن و داد و فریاد که من نمیذارم کسی این جا را مرتب کنه.

یکی که خنگ بود، ترسید. نشست وسط و شروع کرد گریه و جیغ و داد که آقا بیا، بیا بین این نمی گذاره، مرتب کنیم!!

اما اونکه زرنگ بود، نگاه کرد، ردّ تن آقا رو دید از پشت پرده. تند و تند مرتب می کرد همه جا رو و می دانست آقا توی کاغذ می نویسه. هی نگاه می کرد سمت پرده و می خندید. دلش هم تنگ نمی شد . می دانست که آقا همین جاست !

توی دلش هم گاهی می گفت اگر یه دقیقه دیرتر بیاد باز من کارای بهتری می کنم...

اون بچه ی شرور همه جا را می ریخت به هم و می دید این خوشحاله و ناراحت نمی شه. وقتی همه جا را ریخت به هم، اون وقت آقا آمد...

ما که خنگ بودیم، گریه و زاری کرده بودیم، چیزی گیرمان نیومد. او که زرنگ بود و خندیده بود، کلی چیز گیرش اومد . زرنگ باش. خنگ نباش. گیج نباش... شرور که نیستی الحمدلله...



گیج و خنگ هم نباش
نگاه کن پشت پرده ، ردّ آقا رو ببین و کارای
خوب کن...
خونه رو مرتب کن تا آقا بیاد...

إلهی بِالزَّيْنَبِ
عَجَلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ...